

سرشناسنامه	: مصباحیان، حسین
عنوان و پدیدآور	: دیتر میسگلد: فیلسوفی علیه فلسفه / حسین مصباحیان
مشخصات نشر	: تهران: نشر کوچک، ۱۳۸۵
مشخصان ظاهری	: ۲۱۵ ص
فروست	: مجموعه انسان‌های نامتعارف تاریخ؛ دفتر دوم
شابک	: ۹۶۴-۵۵۸۹-۲۳-۱
یادداشت	: فیبا
یادداشت	: ص.ع. به انگلیسی Dieter Misgeld; a Philosopher against philosophy
موضوع	: میسگلد، دیتر ۱۹۳۸ - م
موضوع	: Misgeld, Dieter
موضوع	: فیلسوفان آلمانی -- سرگذشتنامه
رده‌بندی کنگره	: ۹۶۴-۵۵۸۹-۲۳-۱
رده‌بندی دیویی	: ۱۹۳
شماره کتابخانه ملی	: ۸۵-۲۴۱۳۴ م

مجموعهٔ انسان‌های نامتعارف تاریخ - دفتر دوم

دیتر میسگلد:

فلسوفی علیه فلسفه

حسین مصباحیان

تهران، زمستان ۱۳۸۵



ناشر کوچک

مجموعه انسان‌های نامتعارف تاریخ - دفتر دوم
دیتر میسگلد: فیلسوفی علیه فلسفه

مؤلف	حسین مصباحیان
طراح جلد	کارگاه گرافیک هیچ
حروف‌نگار	فرحناز رسولی
تیراژ	۱۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ	اول / ۱۳۸۵
چاپ و صحافی	سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

© حقوق این اثر برای ناشر محفوظ است

خیابان فتحی شقاقی، تقاطع یوسف‌آباد، ساختمان شماره ۱۳، طبقه اول واحد ۳
تلفن: ۸۸۷۱۹۱۱۵

فهرست

مدخل مجموعه.....	۷
مقدمه این دفتر.....	۹
درباره یک تفکر، یک متفکر: دبتر میسگلد و اصل اتوپیا.....	۳۱
از سنت اروپایی اهمیت فلسفه تا اهمیت سیاسی مائیل دنیای مدرن.....	۶۱
تجربه دلبستگی به و جدایی از گادامر: فرهیختگی در آموزگاری.....	۸۵
محافظه کاری در سیاست	
با هابرماس و پروژه ناتمام مدرنیته: در ضرورت عذرخواهی فروتنانه بزرگ.....	۱۰۷
اروپا از جهان	
مبارزات حقوق بشری: کرامت انسانی، جهانی شدن و عدالت جهانی.....	۱۴۳
تجربه امریکاها و الهیات رهایی بخش: در ضرورت گفتگو با جان و.....	۱۶۵
جهان ستمدیده	

مدخل مجموعه

«انسانهای نامتعارف تاریخ» یک مجموعه نیست چراکه این انسانها خود در جمعی گرد نیامده‌اند و به اجتماعی تعلق نداشته‌اند. «انسانهای نامتعارف تاریخ» یک قرار است. قراری که تاریخ نگذارد و ما کوشیده‌ایم که خود به جایش بیاوریم. قراری با همه انسانهای نامتعارفی که در هیچ قالبی قراری نیافته‌اند و از این رو ناشناخته مانده‌اند. ناشناخته مانده‌اند، چون از متن جدا شده و در حاشیه، زندگی دیگری را تجربه کرده‌اند. در اقلیت بوده‌اند، چون به اجماع مردم تن نداده و به جماعت نخبگان سر نسپرده‌اند. در هیچ تجمعی ساکن نمانده‌اند و در تملک هیچ جمعی درنیامده‌اند. کمتر شناخته شده‌اند چون اغلب با جامعه و عصر خود ناهمزمان و ناهمزمان بوده‌اند.

شناخت «انسانهای نامتعارف تاریخ» یک ضرورت است. ضرورت برای کسانی که دو الگو و دو گفتمان اجتماع قدیم و جامعه جدید دوپاره‌شان کرده است و خود را ناگزیر از انتخاب می‌دانند. برای کسانی که در صفحه شطرنج اندیشه‌های تحقق‌یافته، دو اردوگاه را پیش روی خود می‌بینند و از تمکین به سلطه خشونت بدوی این و خشونت سلطه مدرن آن دیگری سر باز می‌زنند. این انسانها، قالبهای موجود را می‌شکنند، متولیان ارزشها را به چالش می‌خوانند، فراندوم الگوهای یگانه را نمی‌پذیرند و بدیل «این یا آن» را واژگون می‌کنند.

افکار آنها یک دعوت است. زندگی شان یک جسارت است. همه صفها را در هم می شکنند و از همه مرزها عبور می کنند. انسانهای «زمانی دیگر، جایی دیگر، جوری دیگر». این مجموعه، دعوت به شناخت این افکار و آشنایی با این جسارتهاست. دعوت به گام گذاردن در راههای ناهمواری که گذرنامه نمی خواهد، راه بلد می طلبد. به کمک این راه بلدها شاید بتوانیم راههای نیپموده را هموار کنیم. «انسانهای نامتعارف تاریخ» مجموعه خواهند شد. مجمع الجزایری که این دفاتر هدف خود را اجتماع آنها قرار داده است.

۹ فوریه ۲۰۰۵

مقدمه این دفتر*

کانادا کشوری جوان است و در فلسفه، از جوانی خویش جواتر است. سیستم آموزش فلسفه در دانشگاههای این کشور، عمدتاً متأثر از سنن تحلیلی (راسل-ویتگنشتاین) و پراگماتیستی-نوپراگماتیستی (دیوئی-رورتی) امریکایی فلسفه است. سنت قاره‌ای فلسفه، در دانشگاههای کانادا یا حداقل در یکی از مهمترین دانشگاههای تحقیقاتی آن یعنی دانشگاه تورنتو، هنوز جایگاه شایسته خود را پیدا نکرده است. علاوه بر آن، کانادا در مقایسه با فرانسه و به‌ویژه آلمان که هر دهه فیلسوفی را به جهان می‌آورند، شاید در این عرصه فقط بتواند به چارلز تیلور، استاد بازنشسته دانشگاه مک‌گیل، مباحثات کند. بنابراین، تازه‌واردی که بخشاً برای ادامه تحصیل در شعب سیاسی-اجتماعی فلسفه قاره‌ای به کشوری در قاره‌ای دیگر مهاجرت کرده است، باید بداند و می‌داند که باید هر بروشور، بولتن و کتاب راهنمای دانشگاهی را که می‌یابد، واریسی کند تا بتواند استادی که راهنمای پی‌گیری علایق پژوهشی‌اش باشد، را بیابد.

* این مقدمه، متن بازنویسی‌شده، گسترش‌یافته و ترجمه‌شده سخانی است که در مراسم بازنشستگی میسگلد، در دانشگاه تورنتو ایراد شد. گرچه میسگلد از جولای ۲۰۰۳ بازنشسته شده است، مراسم بازنشستگی وی چیزی حدود دو سال بعد از آن، در ۲۵ فوریه ۲۰۰۵ برگزار شد.

در اکتبر ۲۰۰۰، تازه‌وارد آن زمان، به نام و شناسنامه دانشگاهی دیتر میسگلد^۱ در بولتن دانشگاه تورنتو، برمی‌خورد و می‌بیند که علایق پژوهشی او چنین فهرست شده است: هرمنوتیک، تئوری انتقادی مکتب فرانکفورت، فلسفه و جامعه‌شناسی مدرن آلمانی، تئوریهای مربوط به حقوق بشر، مدرنیته و پروژه سیاست رهایی‌بخش، دموکراسی و هویت‌های پسا‌ملی. درس‌هایی هم که این استاد ارائه می‌کند، مرتبط با همین موضوعات و علایق است. در آنجا همچنین ذکر شده است که او در هایدلبرگ شاگرد گادامر بوده است و رساله دکتری خود را در فلسفه تحت راهنمایی او درباره «مفاهیم گناه و خودآگاهی در هستی و زمان هایدگر» نوشته است و در تابستانهای سالهای آغازین تدریسش در کانادا، سمینارهایی با هابرماس در فرانکفورت داشته است. همین علایق پژوهشی، عناوین درس‌ها و پیشینه‌ها کفایت می‌کند که او سریعاً برای دپارتمان فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تورنتو، جایی که میسگلد در آنجا تدریس می‌کرد و در آن زمان رئیس آن نیز بود، تقاضای ثبت‌نام بفرستد و همزمان نامه‌ای برای او ارسال کند و بنویسد که از کجا آمده است و در پی چیست و اینکه تا چه حد آنچه را که او پژوهش کرده است و تدریس می‌کند، به علایق این دومی نزدیک است. تازه‌وارد تا این زمان فقط خشنود است که کسی را یافته است که می‌تواند راهنمای پژوهش‌هایش باشد و جز این هیچ انتظاری ندارد.

چند ماه بعد، پس از دریافت پذیرش، نخستین درس را پیرامون تئوریهای دموکراسی (در تابستان ۲۰۰۱) و دومین درس را تحت عنوان «تئوریهای مدرنیته و پست‌مدرنیته»، در پاییز همان سال، با میسگلد برمی‌دارد و شگفت‌زده نمی‌شود که استاد را به موضوعات درسی مسلط و به‌روز می‌بیند. تعجب می‌کند اما قدری، وقتی که می‌بیند مقالات و

کتابهایی که او در شرح درس‌هایش معرفی کرده تا دانشجویان بخوانند و در اطراف آن گفتگو کنند، بی‌استثنا به وضعیت موجود جهان، نگاهی عمیقاً انتقادی دارند. در واقع درس دموکراسی او نقد فلسفی، تاریخی و اجتماعی دموکراسی‌های موجود، به‌ویژه گونه لیبرال آن بود و درس مدرنیته او نقد مدرنیته و پایه‌های سه‌گانه فلسفی-اجتماعی و سیاسی آن. علاوه بر آن، درس‌های او به‌گونه‌ای تنظیم شده بود که دانشجویان را درگیر گفتگوهای سیستماتیک پیرامون آنچه که خود سیاست‌رهایی‌بخش و مباحث پسااستعماری می‌نامید، نماید.

مهمتر از همه اما، تشخیص این مطلب بود که او به نحوی تحریک‌آمیز در صدد به هم ریختن مرزهای رایج بین معرفت‌های مختلف انسانی بود. سیاسی می‌شد ناگهان زمانی که باید فلسفی می‌ماند و یا تاریخی پاسخ می‌داد زمانی که در انتظار پاسخی سیاسی بودی. مثلاً وقتی از او درباره ستون فلسفی مدرنیته، یعنی سوژکتیویته، پرسش می‌شد، جواب می‌داد که شما باید شرایط تاریخی آلمان عصر هگل را بررسی کنید تا بفهمید که چه عواملی باعث شد که هگل به چنین فرمول‌بندی فلسفی‌ای از مدرنیته برسد. یا وقتی از ماهیت رشته‌ای به نام فلسفه تعلیم و تربیت از او پرسش می‌شد، آشکارا پاسخ می‌گفت که هیچ علاقه‌ای به این رشته و هیچ تخصصی در مورد آن ندارد، و برای اینکه راه پرسش بعدی را ببندد که پس اینجا چکار می‌کنید، اضافه می‌کرد که این شاخه از فلسفه، معرفتی «چندرشته‌ای»^۱ است، و اینکه این بخش از دانشگاه تورنتو، مترقی‌ترین قسمت آن است. در مورد دین هم وضع به همین منوال بود. تشخیص این نکته که میسگلد یک سکولار تمام‌عیار است، سخت نبود. او همچنین به شدت تحت تأثیر مارکس بود، تا آن حد که در خواندن هگل بدون مارکس، نکته‌ای نمی‌دید. با اینهمه ولی به‌هیچ‌رو یک مارکسیست

ضد مذهبی، یا یک سکولار بی توجه به دین نبود. تعهدات انسانی مبارزان الهیات رهایی بخش را می ستود و گاه حتی فراتر از آن تأکید می کرد که «من این ایمان مذهبی را دوست دارم.»^۱ موضع فکری و سیاسی او نسبت به مسائل اجتماعی و جهانی هم به سادگی قابل تشخیص نبود. او بی تردید، یک چپ یا رادیکال به معنای مرسوم آن نبود، همچنان که صدا البته، راست هم نبود. در هر موقعیتی موضعی ویژه داشت. زمانی که از خانواده و ضرورت بقای آن سخن می گفت، گویی لوی اشتراوس است که سخن می گوید و زمانی که از امریکا و یا حتی سازمان ملل سخن می گفت، تو را به یاد گستاخی های ناکرده عهد شباب می انداخت. گاه حتی چنان خشمگین می شد که فریاد می زد، من از این مرد، از کوفی عنان نفرت دارم. و زمانی که سؤال می کردی چرا از میان این همه آدم، کوفی عنان؟ پاسخ می شنیدی که او سیاست های دیکته شده امریکا را پی گیری می کند ولی چنان مزورانه و گمراه کننده که کسی از آن سردر نمی آورد. گاه به نظر می رسید که او محیط دانشگاه را با میتینگ سیاسی اشتباه گرفته است. او اصولاً یک فیلسوف، نویسنده و یا تئورسین عادی نبود. پدیده ای بود که آدمی نمی توانست او را در کنار سایر موجودات قرار دهد و از کنارش بگذرد.

رویکرد نامعمول او به مسائل، زمانی روشنتر شد که از او تقاضا شد تا دعوتی را که از مرکز گفتگوی تمدنها دریافت کرده بود را بپذیرد و برای شرکت در سمینار «مرکز و پیرامون» که در اصفهان برگزار می شد، به ایران سفر کند.^۲ او که از ایران چیزهایی می دانست و در زمان دانشجویی در

۱. از متن گفتگو.

۲. میسگلد در این کنفرانس سه روزه که در اوایل ماه می ۲۰۰۲ در اصفهان برگزار شد، شرکت کرد. در این کنفرانس سبزه سخنران خارجی و هشت سخنران ایرانی، دیدگاههای خود را

آلمان در تظاهرات علیه شاه شرکت کرده بود، نگران این بود که سفر او و کسانی چون او به تأیید حاکمیتی که یدی طولانی در نقض مسلم‌ترین حق بشر، یعنی حق زندگی، داشت، تفسیر شود. از این رو، نخستین سؤالی که پرسید این بود که آیا نفعی در این سفر برای مردمی که میزبان من هستند و هزینه سفرم را می‌دهند می‌بینی؟ او این سفر را فرصتی برای مسافرت خارجی و افزودن آن بر رزومه دانشگاهی خود قلمداد نکرد. امری که گرچه ممکن است در ایران - به دلیل رواج ادعاهای صادقانه یا ریاکارانه اخلاقی - امری متعارف بنمایاند، ولی در غرب، غربی که فرد شفاف خودمحور، فرصت‌طلبانه به دنبال فرصت‌های فردی است، امری نامتعارف جلوه می‌کند. او تردید خود به سفر به ایران را در گزارش کوتاهی که بعد از سفر به ایران در مجله دانشکده نوشت به این نحو انعکاس داد که «علیرغم وقوف به پی‌آمدهای بیرحمانه انقلاب ۱۹۷۹ ایران، دعوت سفر به ایران را زمانی پذیرفتم که رئیس‌جمهور بوش، ایران را محوری از محورهای سه‌گانه شرارت دانست.»^۱

تحت تأثیر چنین رویکردهایی به مسائل زمانه، و سایر ابعاد انسانی تفکر او بود که تصمیم گرفته شد تا میسگلد - از طریق نوشتن درباره آراء و افکارش، ترجمه مقالاتش، و گفتگو پیرامون نگرش‌های فلسفی و سیاسی‌اش - به جامعه دانشجویی و روشنفکری ایران معرفی شود. تصور چنین بود و هست که در بخش قابل توجهی از جامعه روشنفکری ایران، نوعی شیفتگی پیدا یا پنهان به تفکر غربی - تفکری که حداقل به

→ در مورد موضوعات مرتبط با گفتگوی بین مرکز و پیرامون ارائه دادند. متن سخنرانی سخنرانان انگلیسی این کنفرانس قرار است در کتابی که توسط فرد دالمایر و رامین جهانگللو، که خود از سخنرانان این کنفرانس بودند - ویرایش شده است، توسط انتشارات لکسینگتون (Lexington) منتشر شود.

۱. به نقل از مطلبی تحت عنوان سرزمین زرتشت، فراسوی خیر و شر، موضوع فصل پایانی این کتاب.

نظر میسگلد در خود غرب با بحران مواجه است - وجود دارد. پدیده‌ای که خود به صورت مانعی در مقابل اندیشندگی خودباورانه عمل می‌کند. از این رو، ضرورت داشت صداهایی هم - به‌ویژه از زبان کسی که در دامن بزرگان فلسفه غرب پرورش یافته است - درباره بحران تفکر غربی و یا «سقوط تمدن غرب» که عنوان سخنرانی مراسم بازنشستگی میسگلد هم بود^۱، در ایران شنیده شود. این تصمیم، به‌ویژه زمانی استوارتر شد که درس‌های بیشتری با او برداشته شد، رساله فوق‌لیسانسی تحت راهنمایی او نوشته شد و در نتیجه، آشنایی عمیق‌تری با افکارش حاصل شد. اما میسگلد وقتی از این تصمیم آگاه شد، متواضعانه یا واقع‌بینانه نظر داد که «من فیلسوفی بزرگ نیستم که اندیشه‌هایم در سطحی جهانی مورد تأمل قرار بگیرد، من فقط یک آموزگارم. پس لازم نیست چنین کاری صورت گیرد.» شاگرد اما درصدد معرفی فیلسوفی جهانی نبود، به دنبال کسی بود که اندیشه‌ای ناهمخوان با افکار رایج و غالب در ایران داشته باشد. او امیدوار بود و هست تا از طریق طرح این افکار، سؤالات جدیدی، سؤالاتی که مشابه آنها قدیم‌ترها توسط برخی از روشنفکران ایرانی هم مطرح شده بود، مطرح شود و به پویایی فکری جامعه ایران یاری رسانده شود. شاگرد بنابراین پافشاری می‌کند و استاد در نهایت می‌پذیرد و آرشیو نوشته‌ها و نسخه‌ای از کارنامه فرهنگی - دانشگاهی خود را در اختیارش می‌گذارد.

بر اساس کتابها، مقالات و کارنامه فرهنگی میسگلد، مقاله‌ای نوشته شد تحت عنوان «درباره یک تفکر، درباره یک متفکر» که متن ناقصی از آن، به همراه متن کامل ترجمه مقاله‌ای از او به نام «وجه تمایز اروپا، علوم انسانی و جامعه جهانی: تأملاتی در برخی آثار هانس گئورگ گادامر» در

1. Dieter Misgeld, "The Decline of the West, The Decline of Democracy and Other Parting Reflections." OISE/UT, Friday February 25, 2005.

ماهانامه آفتاب^۱، مجله‌ای که اکنون توقیف شده است، منتشر شد. بعد از آن، طی سه جلسه (حدود شش ساعت) با او پیرامون تجربه‌اش در دانشگاه هایدلبرگ، دوره دانش‌جویی او از گادامر و کارل لُویت، رساله دکتری او در مورد هایدگر (تحت راهنمایی گادامر)، سمینارهای تابستانی‌اش با هابرماس در فرانکفورت، دیدگاه‌هایش در مورد هرمنوتیک گادامر و «مدرنیته رو به کمال» هابرماس، تغییر علاقه‌اش از فلسفه به تئوریهای سیاسی رهایی‌بخش و به تبع آن آشنایی‌اش با الهیات رهایی‌بخش امریکای لاتین و در نهایت مسائل مربوط به حقوق بشر و جهانی‌شدن گفتگو شد. و بدین ترتیب، مطالب لازم برای انتشار یک کتاب پیرامون متفکری که افکاری خلاف قواعد زمان داشت، فراهم شد.

دو مشکل اما، در کنار مشکلات دیگر، سبب شدند که کار انتشار قدری به درازا بکشد. نخست: فهم پاره‌ای مفاهیم جدید و نیز دانستن مطالبی پیرامون تعدادی از متفکران ناآشنا که او در گفتگوها مورد اشاره قرار داده بود. دوم، نظام‌بخشیدن به گفتگوها که، گاه از موضوع خارج شده بودند. مشکل اول با پرسیدن از میسگلد و یادداشت‌برداری از توضیحات او در طی چهار درس بعدی دوره دکتری، به تدریج برطرف شد و گرفتاری دوم با نگاهی به کتابی که خود میسگلد و گرام نیکلسون درباره برخی از افکار و آراء گادامر، تنظیم کرده بودند^۲، رفع گردید. کتاب مذکور، دارای سه بخش است و هر بخش با گفتگویی با گادامر آغاز شده است. تحت تأثیر چنین ساختاری، گفتگوهای با میسگلد به پنج قسمت تقسیم شد: زندگی و تحولات فکری، تجربه دل‌بستگی به و جدایی از

۱. آفتاب، سال دوم: شماره ۱۵، اردیبهشت ۱۳۸۱، صفحات ۸۰-۹۰.

2. Misgeld and Nicholson (ed.), Hans-Georg Gadamer on Education, Poetry, and History, Albany: SUNY Press, 1992.

گادامر، با هابرماس و پروژه ناتمام مدرنیته، حقوق بشر و جهانی شدن، و نهایتاً گفتگو با جهان غیر غربی.



وظیفه اصلی دو قسمت اول کتاب این است که تصویری کلی و تا حد امکان واقعی از زندگی و تحولات فکری متفکری ارائه دهد که به رغم در حافظه داشتن تجربه شکست اکثر انقلابهای بزرگ قرن بیستم، هنوز در هفتادسالگی زندگی اش - از ضرورت انقلاب سخن می گوید و این ضرورت را مستند به تفکر فلسفی - سیاسی و سنجش عالمانه وضعیت ناعادلانه جهان می کند: «من وقتی عمیقاً به اوضاع جهان می اندیشم، ناچار می شوم از ضرورت یک انقلاب بزرگ سخن بگویم.»^۱ همین رویکرد نامتعارف به مسائل جهان سبب شده است که اولین مقاله کتاب، عنوانی بیابد که شاید به دلیل حضور مفهومی نامتعارف در آن، برانگیزاننده باشد: «دیتر میسگلد و اصل اتوپیا». با علم به اینکه اتوپیا به غلط به «ناکجا» شهرت یافته است و از این رو، به ویژه در زبان انگلیسی - بار عمیقاً منفی پیدا کرده است و با وقوف به اینکه حتی میسگلد نیز علاقه ای نداشت و ندارد که برای مفهوم پردازی «تفکر رهایی بخش» - تفکری که او خود را متعلق به آن می داند، از کلمه اتوپیا استفاده شود، نگارنده این سطور به دو دلیل، دلایلی که در همان مقاله آنها را شرح داده است، این کلمه را در عنوان نوشته خود جای داد و آن را بهترین پرچم یا نماد تفکری دانست که در سرتاسر این کتاب جریان دارد.

اگر نگاه میسگلد به اوضاع جهان تا آن حد بدبینانه، یا واقع بینانه است که جز از طریق ممکن گردانیدن اموری ناممکن، یعنی اندیشه اتوپایی به سامان نمی آید، پرسش این است که این نگاه از چه افق هایی روشنائی

گرفته است و از چه منابعی سیراب شده است و چگونه اصولاً شکل گرفته است. پرسشی که شاید بتوان پاسخ یا پاسخ‌هایش، پاسخ‌هایی هرچند ناسرراست، را در فصل دوم این کتاب پی‌گیری کرد. این فصل که «از اهمیت اروپایی سنت فلسفی تا اهمیت غیرفلسفی مسائل دنیای مدرن» نام گرفته است، گفتگویی است که هدف آن استخراج سوابق فلسفی و سیاسی میسگلد و نگاه نامعمول او به مسائل هستی است. سؤالات این گفتگو، از تحصیل فلسفی او در هایدلبرگ و رساله دکتری او درباره هایدگر (به راهنمایی گادامر)^۱ تا مباحثات او با هابرماس در فرانکفورت، تا بیش از سه دهه تجربه تدریس در دیپارتمانهای فلسفه، علوم سیاسی و فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تورنتو و بدین ترتیب مقایسه اوضاع و احوال سیاسی دانشگاه‌های هایدلبرگ و تورنتو، و نهایتاً آشنایی او با ادبیات فلسفی امریکای لاتین و نهضت‌هایی همچون الهیات رهایی‌بخش را دربرمی‌گیرد. یکی از زنده‌ترین بخش‌های این گفتگو، احتمالاً جایی است که او از عدم اعتقاد خود به نقش فلسفه برای هدایت جهان به سمت وضعی مطلوب‌تر سخن می‌گوید. کلمات ساده او در این بخش، تأمل‌برانگیز است. «من فکر نمی‌کنم هیچ فلسفه‌ای در وضعیتی باشد که به ما بگوید که ما که هستیم، ما اما در وضعیتی هستیم که بدانیم چه چیزی باید ساخته شود.»^۲ آنچه این بخش از گفتگو را نامعمول‌تر

۱. میسگلد در گفتگو، علت تحصیل در هایدلبرگ را علاقه‌مندی آن روزهای خود به «آموختن اندیشیدن هایدگری» می‌داند و می‌گوید «من به هایدلبرگ آمدم چون به دنبال کسی می‌گشتم که تفکر هایدگر را به بهترین وجه به من آموزش دهد. وقتی از دبیرستان فارغ‌التحصیل شدم، علاقه عمده‌ای به فلسفه هایدگر پیدا کرده بودم. نمی‌دانم دقیقاً به چه علت، ولی شاید من هم، مثل بسیاری از مردم، بر پایه نوعی خروج از عقاید کلاسیک مذهبی به هایدگر و هایدلبرگ تمایل پیدا کرده بودم. باید بگویم که چیزی در هایدلبرگ وجود دارد که من می‌توانم آن را عنصر مذهبی بنامم، و فکر می‌کنم همین عنصر است که مردم را جذب می‌کند...» از متن گفتگو.

۲. از متن گفتگو.

می‌کند، پاسخ او به این نظر گفتگوگر است که مطلوبترین راه ممکن برای ایجاد تغییرات سیاسی-اجتماعی، پدید آمدن تغییراتی در نگاه فلسفی به امور است. میسگلد در مخالفت می‌گوید فلسفه برای ورز دادن فکر خوب است، ولی برخلاف دوران قبل، دیگر نمی‌تواند کمک چندانی به تحولات اجتماعی بکند و اضافه می‌کند که من از طریق خود فلسفه به نام‌ثر بودن نقش فلسفه برای ایجاد تحولات اجتماعی رسیده‌ام.

گرچه میسگلد متأسفانه علایق فلسفی خود را از دست داده است و تئوریهای سیاسی و اجتماعی را راهگشا تر می‌داند ولی به گفته اغلب اساتید، او یکی از صاحب‌صلاحیت‌ترین اساتید دانشگاه تورنتو برای تدریس هرمنوتیک و آراء گادامر است. از این‌رو بخش دوم کتاب که «تجربه دل‌بستگی به وجدایی از گادامر» نام گرفته است، تماماً به روایت میسگلد از گادامر و قرائت او از هرمنوتیک اختصاص یافته است.

این بخش گفتگویی است پیرامون تجربه دانش‌جویی میسگلد از گادامر با عنوان فرعی «فرهیختگی در آموزگاری، محافظه‌کاری در سیاست»، که در آن علاوه بر مسائل عام مرتبط با هرمنوتیک و مقالات خاص میسگلد در مورد گادامر و هرمنوتیک^۱، تأکید ویژه‌ای بر تفسیر میسگلد از بینش سیاسی گادامر نهاده شده است. میسگلد در مقاله‌ای در کتاب جشنواره‌های تفسیر، که مجموعه‌ای از مقالات نویسندگان مختلف درباره آراء گادامر است، می‌نویسد، «موضع عمیقاً ضداتویایی گادامر، به رد هر نوع پروژه سیاست‌رهایی بخش می‌انجامد»^۲ و بنابراین بینش

۱. برای آگاهی از عناوین این مقالات، به بخش کتاب‌شناسی رجوع کنید.

2. Dieter Misgeld, "Poetry, Dialogue and Negotiation: Liberal Culture and Conservative Politics in Hans-Georg Gadamer's Thought," in: K. Wright (ed.), *Festivals of Interpretation (Essays on Hans-Georg Gadamer's Work)*, Albany, NY, SUNY Press, (199), p. 170.

سیاسی گادامر عمیقاً محافظه کارانه است. در پاسخ، جی بی مدیسون، استاد اینک بازنشته فلسفه دانشگاه مک مستر کانادا، در مقاله‌ای تحت عنوان «آیا هرمنوتیک ضرورتاً محافظه کار است؟»^۱، می‌نویسد آنچه میسگلد می‌گوید این است که گادامر موضعی ضداتوپایی دارد، اما آیا داشتن موضعی ضداتوپایی ضرورتاً به محافظه کاری کشیده می‌شود؟ پاسخ میسگلد به نقد مدیسون، در گفتگو، ساده و راهگشا بود. «تفاوت من با مدیسون پیشاپیش در عنوانی که او برای مقاله انتقادی‌اش برگزیده است، مندرج است. من هیچگاه قید «ضرورتاً» را در مقاله به کار نبرده‌ام. اگر منظور مدیسون این است که هرمنوتیک، محافظه کار است، نه، نه خود هرمنوتیک و نه هرمنوتیک گادامر، هیچکدام محافظه کار نیستند... آنچه من در آن مقاله در صدد توضیح آن بودم، این بود که فهم گادامر از سیاست، عمیقاً محافظه کارانه است. به این مفهوم که او عمیقاً دربارهٔ صلاحیت ما برای تغییر اوضاع تردید دارد. از نظر او، هر نوع تغییر، مشابه تغییراتی که منجر به شکل‌گیری مدرنیته اروپایی شد، عمیقاً خطرناک است. از نظر او هر تغییر بزرگی، فقط می‌تواند منجر به شکست شود.»^۲

میسگلد علاوه بر آن، به گفتگوهای خود و نیکلسون با گادامر، در جولای ۱۹۸۶، اشار کرد، که در آن خود گادامر به زیبایی نظر خود را چنین بیان کرده بود. «تنها انتخاب ممکن که در مقابل ما وجود دارد انتخاب این شر یا آن شر دیگر است. محتاطانه آن است که 'شر کمتر' را انتخاب کنیم.»^۳ نقد میسگلد به بینش سیاسی گادامر در مقالات متعدد و از جمله در مقاله‌ای به نام «مدرنیته، دموکراسی و مهندسی

1. G. B. Madison, "Is Hermeneutics Necessarily Conservative?"

<http://www.ualberta.ca/~di/csh10/Madison.html>, accessed July 21, 2005.

۲. از متن گفتگو.

۳. از متن گفتگو.

اجتماعی»^۱ تکرار شده است. او در این مقاله با اشاره به نظر برنشتاین که «گادامر در بیست سال اخیر به طور فزاینده‌ای رادیکال شده است و عمق نقد او به تمام اشکال دگماتیسم و تعصب، ویژگی حتی شورشگرانه یافته است»، می‌نویسد «برنشتاین در اشتباه است. گادامر فقط در پافشاری‌اش بر میانه‌روی، رادیکال است. موضع او در بهترین حالت، فقط یک موضع لیبرال است. ولی لیبرالیسم او حتی، وقتی که با اشکال مختلف رادیکالیسم مساوات‌طلبانه مخالفت می‌کند، صرف‌نظر از اینکه چقدر این مخالفت‌ها غیرمتعصبانه و دقیق است، محافظه‌کارانه می‌شود. مخالفت گادامر با عناصر اتوپایی موضع هابرماس، نقطه ضعف اوست. برنشتاین، انکار کامل نقد ایدئولوژی توسط گادامر و عدم تمایل وی برای ورود به یک گفتگوی کامل با «نقد عقل‌ابزاری» را پنهان می‌کند. علیرغم اینکه گادامر آزادی را به عنوان یک اصل تأیید می‌کند اما هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که او (الف) از پروسه‌های دموکراسی‌سازی، صرف‌نظر از اینکه چقدر چنین پروژه‌هایی معقولانه مطرح می‌شوند، تقدیر و یا حتی حمایت کرده باشد، و (ب) درکی از تاریخ سیاسی مدرن، تاریخی که توسط جنبش‌های اجتماعی رهایی‌بخش شکل گرفته است، داشته باشد، و (ج) حتی به دموکراسی اجتماعی در آلمان به عنوان نیروی عمده‌ای که از دموکراسی لیبرال در مقابل نازی‌ها دفاع می‌کرد، اعتبار بخشیده باشد. تا جایی که من می‌فهمم، او ضرورت انهدام ساختارهای سلطه را به مثابه یک پروژه سیاسی محوری برای آینده هرگز نپذیرفته است»^۲.

نقد میسگلد به گادامر، به این معنا نیست که او استادش را نمی‌ستاید و

1. Dieter Misgeld, "Modernity, Democracy, and Social Engineering," *Praxis International*, New York, Oxford, Aagreb, Vol. 7, No. 3/4 (1987/88).

۲. رجوع کنید به متن مقاله در کتاب «از هرمنوتیک متن کهن تا متن سیاست رهایی‌بخش»، نشر کوچک، ۱۳۸۵.

یا نمی‌خواهد نقش و تأثیری که گادامر بر او داشته است را به درستی گزارش کند. در حقیقت، روش مواجهه میسگلد با آراء گادامر، خود نشان‌دهنده این امر است که هیچ رابطه متناقضی بین متأثر شدن از یک استاد و در همان حال نقد جنبه‌هایی از افکار او وجود ندارد. میسگلد وقتی از گادامر معلم سخن می‌گوید لحنش به مهربانی می‌گراید و حسرت دورانی را انعکاس می‌دهد که در آن، بحث بی‌پایان با گادامر در اتاقی که درس به روی همه گشوده بود، فلسفه و بحث فلسفی را تبدیل به تجربه‌ای بی‌بدیل و فراموش‌نشدنی می‌کرد: «من همیشه تأکید کرده‌ام که ما اساتید دانشگاه در اینجا، هرگز نمی‌توانیم تأثیری را که گادامر روی دانشجویان، از جمله خود من، داشت، داشته باشیم.»^۱ میسگلد با نام بردن از اساتیدی نظیر کارل لویت، ون در مولن و گرامان، که از بهترین اساتید او بوده‌اند، بلافاصله می‌افزاید که «ولی برای من هیچکدام از اینها، با گادامر قابل مقایسه نیستند... با گادامر فرد از دنیایی کهنسال ریشه می‌گرفت و در آن غوطه می‌خورد. وقتی گادامر مرد، یک استاد آلمانی نوشت، ما فیلسوفی را از دست دادیم که خاطره زنده و به‌جامانده‌ای از گذشته ما بود.»^۲ میسگلد با اینهمه، در این حوزه، یعنی حوزه تعلیم و تربیتی نیز لحن انتقادی خود را حفظ می‌کند و تأکید می‌کند که در مقایسه با هابرماس که روش کاملاً دموکراتیکی در امر آموزش داشت، روش‌های گادامر از دنیایی پیش‌دموکراتیک می‌آمد و خوب یا بد نوعی از رابطه مرید، مرادی بین گادامر و دانشجویانش برقرار بود.

گرچه میسگلد هیچگاه شاگرد هابرماس نبوده است و ارتباط فکری او با هابرماس زمانی برقرار شده که او در کانادا استاد دانشگاه بوده است، ولی او مقالات زیادی پیرامون آراء هابرماس به‌ویژه تئوری کنش ارتباطی و «پروژه ناتمام مدرنیته» او نوشته است. علاوه بر آن، میسگلد سالهاست

۱. از متن گفتگو.

۲. از متن گفتگو.

که درس سالانه‌ای تحت عنوان «تئوریهای مدرنیته و پست‌مدرنیته» را در دپارتمانهای مختلف دانشگاه تورنتو ارائه می‌کند. درسی که در آن تأکید ویژه‌ای بر هابرماس نهاده می‌شود. به این دلایل بخش بعدی کتاب به بررسی فلسفه و تئوری اجتماعی هابرماس به‌ویژه تئوری مدرنیته ناتمام او اختصاص داده شده است.

این بخش گفتگویی است که «در ضرورت تکمیل پروژه ناتمام هابرماس: عذرخواهی فروتنانه بزرگ اروپا از جهان»، نام گرفته است. در این بخش، مسائلی نظیر ریشه‌های تاریخی مدرنیته، مبنای فلسفی مدرنیته یعنی سوبژکتیویته که نخستین بار توسط هگل مفهوم‌پردازی شد، تقابل مفروض یا موجود بین ذهن بنیادی انسانی و نام خدا با تکیه بر تفسیری از کتاب کیرکگارد آدورنو، مورد گفتگو قرار گرفته‌اند. رویارویی روشنفکران ایرانی با مدرنیته و به تبع آن، سؤالاتی نظیر جهان‌شمولی مدرنیته، روایت‌های غیرغربی از مدرنیته، رابطه بین سکولاریزاسیون و غرب‌گرایی، امکان تفکیک وجوه سلطه‌گرانه و رهایی‌بخش مدرنیته و نیز امکان استفاده از نقدهای پست‌مدرن به مدرنیته برای روشنفکران جوامعی مانند ایران، نیز بخش دیگری از این گفتگو است. واکنش میسگل به این سؤالات، تأمل برانگیز و برانگیزاننده است: «من فکر می‌کنم که شما در ایران، به هر طریقی که می‌خواهید از فلسفه‌های مدرن استفاده کنید، باید آنها را در متن گسترده فرهنگ روشنفکری خودتان قرار بدهید. من نفرت دارم از سخنرانی کردن برای دیگران و اینجا هم قصد سخنرانی ندارم. شما خودتان می‌دانید که چه کاری درست است و همان کار را هم انجام می‌دهید. ولی من اگر آنجا بودم، نخستین سؤالی که می‌پرسیدم این بود که چه شرایط تاریخی‌ای در اروپا سبب شدند که فلسفه‌های مدرن از آنجا سر برآورند؟»^۱

او علاوه بر آن، در گفتگو، تأکید کرد که ما نمی‌توانیم مدرنیته را به مبنای فلسفی آن و مفاهیمی مانند سوژکتیویته فروبکاهیم. ما حتی برای درک فلسفی مبنای فلسفی مدرنیته ناچاریم و باید به شرایط تاریخی اروپای آن دوره توجه کنیم و بررسی کنیم که چه چیزهایی در حال رخ دادن بود. میسگلد حتی در لحظه‌ای از گفتگو خطاب به گفتگوگر گفت، اگر من قرار باشد با شما مصاحبه کنم، اولین پرسش من این خواهد بود که چه چیزی در ایران در حال وقوع است و یا چه اتفاقی در آنجا افتاده است که شما به مبنای فلسفی مدرنیته علاقه‌مند شده‌اید و افزود حتی در مورد تاریخ اروپا، اشتباه محض است که فکر را مجرد از زمینه‌های عینی آن بررسی کنیم: «آنها دست در دست هم می‌آیند، چه ما در مورد کانت فکر کنیم، چه در مورد ماتریالیستهای فرانسوی و چه در مورد هگل^۱ و مارکس، هر کدام از اینها درواقع در تلاش بودند تا به مسائل سیاسی و اجتماعی روزگار خودشان پاسخ بگویند. حتی اگر آن پاسخ‌ها فلسفی بوده باشند.»^۲

علاقه میسگلد به آنچه تا به حال گفته شد، یعنی به هرمنوتیک و مدرنیته محدود نمی‌شود. او در مورد حقوق بشر، جهانی شدن و گفتگوی بین فرهنگ‌ها، اندیشیده، مقاله نوشته و درس‌هایی تحت همین عناوین یا عناوین مشابه در دانشگاه ارائه کرده است. موضوع دو بخش بعدی کتاب از این‌رو، مرتبط با همین مسائل و موضوعات است.

بخش چهارم، گفتگویی است که «مبارزات حقوق بشری: کرامت انسانی، جهانی شدن و عدالت جهانی»، نام گرفته است. در این گفتگو، حقوق بشر به ماهیت و جوهر آن یعنی کرامت انسانی ارجاع داده می‌شود و

۱. میسگلد بلافاصله پس از ذکر نام هگل افزود: هیچ نکته‌ای در مطالعه هگل وجود ندارد، اگر به همراه آن مارکس مطالعه نشود.
۲. از متن گفتگو.

«جهانی شدن» در هر دو سطح آن یعنی، از بالا و پایین^۱، مورد بررسی قرار می‌گیرد. شاید مهمترین قسمت این بخش از گفتگو جایی باشد که میسگلد احساس نگرانی خود را در مورد وضعیت خطرناک جهان، با کلماتی ساده و صمیمی چنین بیان می‌کند: «من وقتی دربارهٔ وضعیت جهان فکر می‌کنم، عمیقاً بیمناک می‌شوم. ما ممکن است برای دوره‌ای نامعلوم با وضعیت کاملاً اسفناکی مواجه شویم.»^۲ او همچنین به نهضت‌های «ضد جهانی شدن» که طیف گسترده‌ای از جریاناتی نظیر ملی‌گراها، احزاب سیاسی چپ، طرفداران محیط زیست، گروه‌های ضدنژادپرستی و سوسیالیست‌های آزادیخواه را در برمی‌گیرد، اشاره می‌کند و برخلاف رفرمیست‌ها که به نفع وضعیتی انسانی‌تر از نظام کاپیتالیستی موجود، استدلال می‌کنند، از ضرورت چشم‌اندازی رادیکال‌تر و اصولاً از نظام و سیستمی انسانی‌تر از سیستم کاپیتالیستی موجود و نتیجتاً از امحاء این سیستم سخن می‌گوید. در حالی که بسیاری از تحلیل‌گران اجتماعی و سیاسی، فقدان یگانگی و انسجام را در نهضت‌های ضدجهانی شدن منفی ارزیابی می‌کنند و تلاش می‌کنند تا چنین انسجامی به وجود آید، میسگلد همچون نوام چامسکی معتقد است که این فقدان تمرکز در حقیقت وجه مثبت نهضت‌های

۱. برای تفکیک دو روند متضاد جهانی شدن، متفکران از اصطلاحاتی نظیر جهانی‌شدن/جهانی‌کردن و جهان‌شمولی از بالا/جهان‌شمولی از پایین استفاده کرده‌اند. به ترتیب رجوع کنید به منابع زیر:

• سارا شریعتی: «چهرهٔ جهانی‌گر، چهرهٔ جهانی‌زده» در کتاب *خودکاوی ملی در عصر جهانی‌شدن*، قصیده‌سر، ۱۳۸۱، صفحات ۱۲۱-۱۲۹.

• Richard Falk, "Cultural Foundations for the International Protection of Human Rights," in Abdullahi Ahmed An-Na'im, ed., *Human Rights in Cross-Cultural Perspectives: A Quest for Consensus* (Philadelphia: University of Pennsylvania Press 1992), p. 48.

۲. از متن گفتگو.

ضدجهانی شدن است و سبب می شود که مضرات جهانی شدن در ابعاد مختلف روشن و با آن مبارزه شود.

آخرین و پنجمین بخش این کتاب، «در ضرورت گفتگو با جان و جهان ستمدیده» نام گرفته است که در آن به مسائلی پیرامون سنت های مترقی جهان غیر غربی به ویژه امریکای لاتین و سنت نیرومند اما در حال محاق آن یعنی الهیات رهایی بخش پرداخته شده است. از آنجا که میسگلد چند سال درسی را تحت عنوان الهیات رهایی بخش در دانشگاه ارائه کرده است، این بخش از گفتگو تلاش کرده تا سرخ هایی قابل پی گیری را در مورد گذشته و حال این جریان و متفکرین اصلی آن فراهم آورد. خواننده این بخش از گفتگو بار دیگر با جنبه شاید غیر قابل انتظار دیگری از رویکرد این متفکر، متفکری که به تأکید خود را سکولار می خواند، پی خواهد برد: «من اهل الهیات نیستم و با الهیون رهایی بخش در تعهدات مذهبی شان، هیچ اشتراکی ندارم ولی بسیار خشنودم که می توانم با تعهدات انسانی آنها همدلی نشان دهم... الهیات رهایی بخش را شما می توانید مدرنیته ای بدانید که از پیش فرض های غرب لیبرال پیروی نمی کند و این همان چیزی است که من در مورد الهیات رهایی بخش بسیار جذاب یافته ام.»^۱



این کتاب علاوه بر پنج بخش اصلی، ضمیمه ای هم به زبان انگلیسی دارد که شامل مقدمه مجموعه، خلاصه ای از این کتاب و گزیده ای از کتاب شناسی میسگلد است. حقیقت این است که زبان فارسی زبان غربی است، زبانی است که به هر دلیلی - در حاشیه جهان ایستاده است و آنچه را که در آن می گذرد، نظاره می کند، بی آنکه بتواند بر سرنوشت آن

تأثیری بگذارد و یا در سرگذشت آن مشارکتی کند. وضع این زبان، همچون وضع آن مهاجری است تازه رسیده به کشوری که هزاران سخن در دل دارد و یکی از آن هزار را نمی تواند به زبان کشور میزبان یا پناهگاه بیان کند و این بر غم های بی شمارش می افزاید و او را بیشتر به حاشیه می کشاند. زبان انگلیسی اما، همچون دنیای آن، علاوه بر اینکه اسماً جهانی است، رسماً نیز هر لحظه جهانی تر می شود، چیزی که میسگلد در گفتگوهای مرتبط با بخش چهارم، آن را یکی از خطرناکترین وجوه جهانی شدن می شمارد و بدبینانه یا واقع بینانه آن را از سیاست های طراحی شده «جهانی کردن» می داند. زبان انگلیسی که جهانی شد، فرهنگی که پشت سر زبانهای دیگر قرار دارد، متروک و به مرور فراموش می شود و جهان را یک فرهنگ فرماندهی می کند: فرهنگ دنیای انگلیسی زبان.^۱ جاذبه زبان انگلیسی - به دلیل مواهبی که در پی دارد - حتی برای نویسندگان اروپایی غیر انگلیسی زبان، و به تبع آن جدی بودن خطر جهانی شدن این زبان، موضوع ارزیابی این نوشته نیست. موضوع این است که اگر علی الحساب نمی توان در مقابل این نوع جهانی شدن ایستاد، پس علی الحساب می توان فرهنگ های دیگر را با کمک همین وسیله، یعنی زبان انگلیسی، در سرنوشت جهان دخالت داد. کم نیستند افکار جدیدی که در ایران پدید می آیند ولی قلیل هستند آثاری که بیگانه زبانی در دنیای خارج بتواند از محتوای آن باخبر شود. گردآورنده این کتاب از این رو، از طریق گنجاندن ضمیمه ای انگلیسی خواسته است بایی برای انجام چنین ضرورتی بگشاید. این ضرورت طبیعتاً فقط در مورد

۱. این امر به ویژه در بین مهاجران نسل دوم و سوم کشورهای مهاجرپذیر، نظیر کانادا، کاملاً مشهود است. در بین این نسل ها که از دنیای فارسی زبان، عرب زبان و اسپانیایی زبان می آیند، افرادی دیده می شوند که زبان مادری نمی دانند و به تبع آن رابطه ای هم نمی توانند با فرهنگ آن زبان بگیرند.

متون تألیفی معتبر است و نه متونی مانند این کتاب که اصل مطالب آن به انگلیسی است. چند عامل اما این اثر را مستثنا کرد. نخست و مهمترین آن همان دعوت، دوم سؤالات یک ایرانی محصل در غرب که یقیناً عمده‌ای از آن سؤالات بازتاب دغدغه‌ها و مسائل جامعه ایران است و از آن طریق آشنا کردن غربیان با مسائلی که ایرانیان با آن در کشمکش هستند و این واکنش می‌سگلد به طور مثال که «برای من جالب است بدانم که شما ایرانیان چگونه و چرا به مدرنیته غربی علاقمند شده‌اید و چه مشکلی از ایران را می‌خواهید از طریق آن حل کنید.»^۱ سوم منتشر نشده بودن کل این کتاب به زبان انگلیسی و نهایتاً درخواست رفقای دانشگاهی نویسنده این سطور که از او خلاصه‌ای از آنچه را که فراهم کرده است، طلب می‌کردند.

نکته دیگر در مورد این اثر اینکه، زبان آن دقیق و فلسفی نیست^۲، گویانکه زبان مردم کوچه هم نیست. زبان می‌سگلد آست، یا سعی کرده است زبان او باشد. زبان کسی که به تعبیر خود او، همواره تلاش کرده است که هم متفکر بماند و هم تا آن حد نزدیک به واقعیت و به مردم کوچه تا فراموش نکند که به چه چیزهایی باید بیاندیشد. این زبان، طبیعتاً تأثیر خود را حتی بر مطالبی که گردآورنده این اثر نوشته است نیز، گذاشته است. و نویسنده آن نخواست به تنهایی یا نتوانسته حتی در بازنگری نیز، این زبان را تغییر دهد. بخش‌های فلسفی این کتاب محدود است، چراکه کتاب می‌سگلد است. کتاب کسی که از فلسفه به تئوری سیاسی، تغییر فضا داده است، از جایی به جایی کوچ کرده است. او از این رو، آشکارا در گفتگوها،

۱. از متن گفتگو.

۲. زبان فلسفی خود با پرسشی فلسفی روبرو است. پرسشی که همواره وجود داشته است و برخی را در این اندیشه انداخته است که مفاهیم فلسفی را با زبانی انتقال دهند که فهم و دقت، هیچیک قربانی هم نشوند. کاری کارستان که باید در اطراف آن اندیشید و بدان تمرین کرد.

بی‌علاقگی خود را به پی‌گیری مباحث فلسفی اعلام می‌کند و گاه که با سماعت‌های شاگرد مواجه می‌شود، بر او خرده می‌گیرد و با استفاده از اقتدار معلمی خود - اقتداری که احتمالاً از گادامر به ارث برده است - راه این‌گونه پی‌گیری‌ها را می‌بندد. کتاب از این‌رو گرچه تلاش کرده است که تحولات فکری این متفکر را گزارش کند، اما در این راه موفق نبوده است. میسگلد علاقه‌ای نداشته است که گفتگوگر و خوانندگان گفتگو را با خود به گذشته خود ببرد. او از هر فرصتی برای بیان وضع کنونی خود و روزگار خود استفاده کرده است.

و نهایت اینکه، انسان این دفتر و افکارش اگر نامتعارف است، شکل‌گیری آن را نیز امری شاید نامعمول - و این بار پایین‌تر از معمول، سامان داده است. ایده انتشار چنین مجموعه‌ای و نیروی پدید آوردن چنین دفتری از کسی غیر از - غیریتی در کار نبوده است - نگارنده این سطور است. محتوای کتاب همه، بی‌نیاز از توضیح است که از آن استاد دیتر میسگلد است. برگردان اولیه بخش عمده‌ای از این دفتر - شاید تمام آن - به همت بلند سیمین فصیحی میسر شده است. تمام گفت‌وگوها را او با به نوشته درآورده است، بی‌آنکه نیازمند شنیدن کلمه‌ای تقدیرآمیز از سوی کسی - کسی در میان نبوده است - باشد. و نهایت اینکه امکان انتشار آن را خشایار دیهیمی فراهم آورده است. او علاوه بر آن، به سنت خویش، متن را خوانده است، لغزش‌ها را تذکر داده است و به درخواست گردآورنده مطالب این دفتر، بزرگوارانه از حق «نشر کوچک» خویش در ویرایش متن مطابق با استانداردهای موجود، گذشته است. کسی را هم این دفتر لازم داشته است که مطالب آن را بازنویسی کند و به آنها نظم و سامانی بدهد، و او که نقش به مراتب کمتری از سایرین داشته، نام خود را به میان آورده است. پس هم مسئولیت این امر اخلاقاً نامتعارف را به عهده می‌گیرد و هم همه مسئولیت‌های متعارف آن را. هدف همگان با اینهمه،

همان امر متعارف دیرین بوده است که کلماتی از زبانی به زبانی و از جایی به جایی دیگر برده یا آورده شوند؛ کلماتی گاه چنان تکاندهنده و قوی که آدمی در مقابل آنها می ایستد، قدرت انتخاب راهی از راههای ممکن و موجود را از دست می دهد و در اندیشه گشودن راهی میان بر، نامعمول و نامتعارف می شود. راهی که تعارف ندارد، حتی با زندگی!

حسین مصباحیان، مرداد ۸۴